

تبخیر در آسمان میناب

جاوید الاثر

شهید

ماکان نصیری

ناصر کاوه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِنَا لِعَطِينَاكَ الْكَوْثَرِ (١) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَلِمَنْزُورِ (٢) إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرِ (٣)







این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) امامین انقلاب، امام خمینی (ره) و شهید سید علی خامنه ای،

شهدا از صدر اسلام تا شهدای رمضان، ماکان نصیری و ۱۵۵ شهید دیگر مدرسه میناب، و تمام کودکانی که در جنگ‌ها جان باختند.

«وقتی دمای انفجار از ۳۰۰۰ درجه سانتی‌گراد عبور می‌کند که این مهم در مهمات هدایت‌شده مدرن اتفاق می‌افتد. ساختار ملکولی بافت نرم و استخوان دچار تجزیه کامل می‌شود. در فضای بسته یک کلاس درس، این فرآیند توسط دو عامل تشدید می‌شود، اول: اثر تراکم، موج انفجار در فضای بسته، ده‌ها برابر قوی‌تر از فضای باز عمل می‌کند. دوم: ترکش ثانویه، قطعات معماری، شیشه و فلز به پرتابه‌های اضافی تبدیل می‌شوند و در نتیجه؟ آنچه باید «رد» باشد، بخار می‌شود. «به معنای واقعی کلمه. «ماکان نصیری تبخیر شد و رفت توی آسمان.»

" تبخیر در آسمان میناب "

روایتی از شهید جاوید الاثر، ماکان نصیری

نویسنده : ناصر کاوه

هوش مصنوعی، گرافیک و طراح: علی کربلانی

مشاور طرح، رسانه و فضای مجازی: مهدی کاوه

ویراستار، تایپ و حروف نگار: نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: صلوات بر محمد و آل محمد (ص)



فهرست مطالب

- پیشگفتار : روایت بی پایان/8
- مقدمه: نماد گمشده/11
- فصل اول: صبح تولد، غروب ابدی/15
- فصل دوم: ساعت ۱۶:۱۱؛ زنگ آغاز کابوس/17
- فصل سوم: تاکتیک دابل‌تپ؛ قتل عام برنامهریزی شده/19
- فصل چهارم: در جستجوی نشانه؛ چهل‌وپنج روز میان آوار و سردخانه/21
- فصل پنجم: تست DNA منفی؛ حکم ابهام/23
- فصل ششم: فیزیک یک ناپدید شدن؛ چرا پیکر ماکان «تبخیر» شد؟/25
- فصل هفتم: پلیور آبی خون‌آلود و لنگه کفش؛ یادگارهای یک غیبت/29
- فصل هشتم: معلمان زن شهید؛ پرورش‌دهندگانی که در خط مقدم ایستادند/31
- فصل نهم: ۱۶۸ شهید و یک مفقود؛ آمار یک فاجعه/33
- فصل دهم: جاویدالآثر؛ سوگ بی‌قبر/35
- فصل یازدهم : دو جلاد بشریت/37
- موخره: فریاد از خاکستر/45
- سخن آخر : ماکان همیشه زنده است/49
- نامه ای به ماکان : برای شهید جاویدالآثر/65
- سخن نویسنده : ماکان عزیز/67



پیشگفتار

این کتاب روایتی است از یک غیبت؛ غیبتی که پایانی ندارد و آغازی سنگین. روایتی از پسری هفت‌ساله به نام ماکان نصیری که صبح نهم اسفند سال ۱۴۰۴، با کوله‌ای کوچک و پلیوری آبی، خانه را برای مدرسه ترک کرد و دیگر هرگز بازنگشت. اما این کتاب صرفاً داستان یک خانواده نیست؛ بلکه سندی است بر سینه تاریخ، برای آن‌که ثابت کند صدای انفجار موشک‌ها، هرگز نمی‌تواند صدای حق را خاموش کند. در جهانی که رسانه‌های غربی با ابزارهای پیچیده «مهندسی قساوت»، جنایت را به «حمله پیشگیرانه» و کشتار کودکان را به «دفاع از حقوق بشر» تبدیل می‌کنند، وظیفه روایت بر دوش کسانی می‌افتد که هنوز قلمشان از خون سرباز نکرده است.

این کتاب، تلاشی است برای ثبت حادثه‌ای که در آن، تاکتیک جنگی «دابل‌تپ» — یعنی حمله دوگانه برای کشتن امدادگران و والدین — بر سر کلاس درس دختران و پسرانی فرود آمد که هنوز الفبای زندگی را نمی‌شناختند. ماکان نصیری، نماد تمام کودکانی است که در زیر آوار ادعاهای دروغین تمدن غربی، بی‌صدا پر کشیده‌اند. او که حتی یک ناخن از او برای پدرش باقی نماند، امروز به نمادی از «جاویدالاثری» بدل شده است؛ حالتی میان نیستی و هستی که در آن، سوگواری نیز ناتمام می‌ماند. این کتاب با پیوند زدن روایت‌های خانوادگی، تحلیل‌های فنی، و نقد سیاسی، می‌کوشد تا خطوط ممتد اندوه را به ساختاری از حقیقت بدل کند؛ حقیقتی که نباید فراموش شود.

در میان رویدادهای تلخ تاریخ، برخی حوادث چنان ژرفا می‌یابند که از حادثه‌ای محلی فراتر رفته، به نمادی جهانی از رنج بشریت تبدیل می‌شوند. فاجعه مدرسه شجره طیبه میناب در نهم اسفند ۱۴۰۴، یکی از این وقایع است. در این حمله که بر اساس گزارش‌های متعدد، موشک‌باران مستقیم یک مدرسه ابتدایی بود، ده‌ها کودک بی‌گناه به شهادت رسیدند. در میان این همه درد، روایت «ماکان نصیری»، دانش‌آموز هفت‌ساله کلاس اول، نقطه عطفی از این تراژدی است.

کودکی که از او تنها یک «پلیور خونی» و یک «لنگه کفش» باقی ماند و پیکرش هرگز یافت نشد. این واقعه، پرسش‌های بنیادینی را درباره ماهیت جنگ‌های مدرن، حقوق کودکان و سرنوشت قربانیان بی‌هویت پیش می‌کشد. قرآن کریم می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (سوره مائده، آیه ۳۲). هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است. کشتن یک کودک بی‌گناه در پناهگاه امنی مانند مدرسه، مصداق بارز این آیه است. این گزارش تلاش می‌کند با نگاهی انسانی و مبتنی بر روایت‌های موجود از زبان خانواده، امدادگران و شاهدان، و با استناد به آیات قرآن، احادیث و اشعار فارسی که بر ارزش جان انسان و فاجعه هدر رفتن معصومیت تأکید دارند، به واکاوی ابعاد مختلف این حادثه، به‌ویژه سرنوشت ماکان نصیری بپردازد. هدف، نه تنها بازگویی یک خاطره شخصی، که افشای عمق فاجعه‌ای است که در سایه منازعات سیاسی و نظامی، قربانیان اصلی‌اش کودکان می‌شوند.



مقدمه: نماد گمشده

در تاریخ پر از زخم ملت‌ها، برخی نام‌ها از حادثه‌ای شخصی فراتر رفته و به نمادی جهانی از رنج و مقاومت تبدیل می‌شوند. «ماکان نصیری»، دانش‌آموز هفت‌ساله کلاس اول مدرسه شجره طیبه میناب، یکی از این نام‌هاست. او که در نهم اسفند ۱۴۰۴ در جریان حمله موشکی به مدرسه‌اش جان باخت، اما پیکرش هرگز پیدا نشد و عنوان «شهید جاویدالآثر» را به خود گرفت.

داستان ماکان، تنها روایت مرگ یک کودک نیست؛ روایت ناپدید شدن فیزیکی یک انسان، «تبخیر» یک جسم در اثر خشونت بی‌سابقه، و تبدیل شدن به مفهومی است که مرزهای فقدان را جابه‌جا می‌کند.

این کتاب بر آن است تا بدون حذف و سانسور، تمامی زوایای این فاجعه را از زبان اسناد، گزارش‌ها و روایت نزدیکان بازگو کند؛ از جزئیات صبحی که به شب سیاه پیوست تا مکانیسم‌های علمی نابودی کامل یک پیکر، و از تاکتیک نظامی جنایتکارانه‌ای که به کار رفت تا سوگ بی‌پایان خانواده‌ای که حتی جسدی برای عزاداری ندارند.

ماکان نصیری، با آن پلیور آبی و لنگه کفش تنها، اکنون فراتر از یک نام است؛ او پرسشی همیشگی است در برابر وجدان بشری: آیا تمدنی که مدرسه‌سوزی می‌کند، سزاوار نام «تمدن» است؟

تاریخ، همیشه با جوهر خون نوشته شده است، اما جنایتی که در مدرسه شجره طیبه میناب رخ داد، فصل متفاوتی در کتاب سیاه استعمار است. وقتی از «بمب» سخن می‌گوییم، از یک شیء فلزی بی‌جان حرف نمی‌زنیم؛ از اراده‌ای حرف می‌زنیم که پشت آن بوده است. این بمب‌ها، با پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌های ایالات متحده طراحی شده‌اند؛ همان کشوری که در ظاهر، پرچمدار «حقوق بشر» است و در باطن، تنها چیزی که در دستور کار دارد، «تولید مرگ» است.

آن‌ها مدرسه را نه به عنوان یک مرکز آموزشی، بلکه به عنوان یک هدف نظامی مشروع برچسب زدند تا وجدان نداشته‌شان را آرام کنند. چه آزادی و چه حقوق بشری است که در آن، پیکر نحیف ماکان هفت‌ساله و هم‌کلاسی‌هایش در یک لحظه «تبخیر» می‌شود؟ این همان «آزادی» آمریکایی است؛ آزادی گرفتن حق نفس کشیدن از کودکان یک سرزمین. این بمب‌های آمریکایی از فراز آسمان‌ها بر سر این مدرسه فرو ریخت، نه تنها سقف کلاس‌ها، بلکه سقف تمام ادعاهای اخلاقی غرب را بر سرشان آوار کرد.

اما در این مهلکه، فقط دانش‌آموزان نبودند که پر کشیدند. معلمان این مدرسه، آن شیرزنان صبور که در کلاس‌هایشان جز الفبای امید و مهر تدریس نمی‌کردند، در همان لحظه انفجار به شهادت رسیدند. آن‌ها که با قامت بلند تعهد خود، کلاس را به سنگر پرورش بدل کرده بودند، در کنار شاگردانشان به ابدیت پیوستند. معلمانی که آرزو داشتند نسلی را برای آینده بسازند، خود قربانی نسلی از سیاستمداران جنایتکار شدند که جز ویرانی چیزی نمی‌فهمند.

فردوسی در شاهنامه، از چنین ستمی چنین یاد می‌کند:

ندانی که این چرخ گردونِ دون / چه خون‌ها که کرده‌ست اندر ستون

به نامِ رهایی ستم کرده‌اند / به خونِ شهیدان حرم کرده‌اند

این جنایتکاران، با پرتابِ این بمب‌های تاماهاک و هدایتِ دقیقِ ماهواره‌ای، می‌خواستند ترس را در دلِ ما بکارند، اما نمی‌دانستند که خونِ هر شهیدِ مدرسه، هزاران نهالِ خشم و بیداری می‌رویاند. ما فراموش نمی‌کنیم که این دستِ «جنایتکارِ جنگی» است که ماشه را کشید.

نامِ آمریکا، در دفترِ خاطراتِ مردمِ میناب، نه به عنوانِ منادیِ صلح، بلکه به عنوانِ «قاتلِ کودکانِ بی‌گناه» ثبت شده است. آن‌ها فکر کردند ماکانِ پلیور آبی را تبخیر کرده‌اند؛ غافل از اینکه ماکان، اکنون در حافظه یک ملت، «جاویدالاثَر» شده است تا هر روز شاهدِ زنده بر جنایتِ آن‌ها باشد.

امروز، خونِ کودکان و معلمانِ شهیدِ مدرسه میناب، بزرگ‌ترین سندِ رسواییِ مدعیانِ دروغینِ حقوقِ بشر است.

تاریخ قضاوت خواهد کرد: آن‌کس که به نامِ آزادی، مدرسه را به خاک و خون کشید، در جایگاهِ متهم، برای ابد ایستاده است.



ماكان نصیری، شهید جاوید الاثر

فصل اول: صبح تولد، غروب ابدی

صبح نهم اسفند ۱۴۰۴، مصادف با هفتمین سالروز تولد ماکان نصیری بود. برخلاف روزهای دیگر، آن صبح با اشتیاق صبحانه خورد. مادرش با مهر همیشگی، لباس مدرسه‌اش را آماده کرده بود: یک «پلیور آبی» و شلوار. کوله‌پشتی کوچکش را برداشت و تکه‌ای نان برای زنگ تفریش در آن گذاشت. هیچ نشانه‌ای از فاجعه‌ای که در پیش بود، در آسمان آرام میناب دیده نمی‌شد.

ماکان سوار موتور برادر شد و از دم در، برای مادرش دست تکان داد. این، آخرین تصویر از او بود؛ کودکی با پلیور آبی که راهی مکتب می‌شد تا الفبای زندگی بیاموزد، غافل از اینکه درس نخست آن روز، مرگ خواهد بود. خانواده نصیری در انتظار بودند تا بعد از مدرسه، جشن کوچکی برای تولدش بگیرند. کیک، شمع‌ها و هدایا آماده بود. اما تقدیر، جشن تولد را به عزا تبدیل کرد. این تقارن غم‌انگیز تولد و شهادت، بر عمق تراژدی می‌افزاید. کودکی که باید هفت سالگی‌اش را جشن می‌گرفت، در آستانه هفت سالگی، به جمع شهدای مدرسه پیوست. این صبح، نمادی شد از شکنندگی آرامش در سایه جنگ؛ آرامشی که می‌تواند در یک آن، با صدای سوت یک موشک، به کابوسی ابدی بدل شود.

ماکان، در روز تولدش، نه به دنیا که به تاریخ پیوست.



فصل دوم: ساعت ۱۶:۱۱؛ زنگ آغاز کابوس

ساعت ۱۶:۱۱ دقیقه صبح نهم اسفند، تلفن خانه خانواده نصیری زنگ خورد. صدای مسئول مدرسه از آن سوی خط بود که با اضطراب گفت: «برای بردن بچه‌ها بیایید.» این تماس، نخستین زنگ هشدار بود. پدر، سیروس نصیری، که در خانه بود، بلافاصله خود را آماده کرد. اما پیش از آنکه بتواند به مدرسه برسد، صدای مهیبی تمام شهر میناب را لرزاند. انفجاری چنان عظیم که گویی زمین از بن می‌لرزد. موج ضربه، شیشه‌های خانه‌های دورتر را نیز شکست. وحشت سراسر شهر را فرا گرفت.

والدین، مانند پرنده‌هایی که آشیانه‌شان مورد حمله قرار گرفته، به سمت مدرسه شجره طیبه هجوم آوردند. منظره‌ای که با آن روبه‌رو شدند، باورنکردنی بود: ساختمان مدرسه، آن پناهگاه امن و مکان آموزش، تقریباً به کلی ویران شده بود. دود و خاکستر همه جا را فرا گرفته بود. صدای فریاد، گریه و ناله از هر سو به گوش می‌رسید. آوار، کلاس‌ها و راهروها را پوشانده بود. در این هرج و مرج، پدر ماکان شروع به دویدن و جستجو کرد. از هر کس که از میان آوار جان سالم به در برده بود یا در حال کمک بود، سراغ پسرش را می‌گرفت: «ماکان نصیری را دیده‌اید؟ کلاس اولی؟ پلیور آبی پوشیده؟» اما پاسخ‌ها ناامیدکننده بود. کسی ماکان را ندیده بود. این لحظه، آغاز یک جستجوی بی‌فرجام چهل‌وپنج روزه بود. ساعت ۱۶:۱۱، نه زمان یک تماس عادی، که زمان شکستن دنیای یک خانواده و آغاز غیبتی ابدی شد.



ماكان نصیری، شهید جاوید الاثر

فصل سوم: تاکتیک دابل‌تپ؛ قتل عام برنامه‌ریزی شده

بر اساس گزارش‌های میدانی و تحلیل‌های کارشناسان، فاجعه مدرسه میناب با استفاده از تاکتیک جنگی شنیعی به نام «دابل‌تپ» (Double Tap) یا «حمله دو زمانه» صورت گرفت. این تاکتیک، که نشان‌دهنده قصد قبلی برای حداکثرسازی تلفات است، به این صورت عمل می‌کند: نخست، یک انفجار اولیه رخ می‌دهد که ساختمان را تخریب و باعث کشته و زخمی شدن تعدادی می‌شود. سپس، پس از مدتی کوتاه (معمولاً زمانی که بازماندگان از پناهگاه‌های خود خارج شده یا امدادگران برای نجات مجروحان به صحنه می‌آیند)، حمله دوم به همان نقطه انجام می‌شود. در حادثه مدرسه میناب، این تاکتیک با دقت مرگباری اجرا شد. پس از انفجار اول و تخریب بخشی از ساختمان، مدیر و معلمان که جان سالم به در برده بودند، سعی کردند دانش‌آموزان را به مکانی امن‌تر، یعنی **نمازخانه مدرسه**، هدایت کنند. دقیقاً در همین لحظه، زمانی که کودکان و معلمان در آن فضای بسته تجمع کرده بودند، **موشک یا بمب دوم** به نمازخانه اصابت کرد. انفجار در یک فضای محصور، قدرت تخریبش را به صورت تصاعدی افزایش می‌دهد، زیرا موج انفجار در آن فضا محبوس شده و بارها منعکس می‌شود. این همان دلیلی است که باعث شد تلفات به شدت افزایش یابد و پیکر بسیاری از کودکان، از جمله ماکان نصیری، به کلی نابود شود. استفاده از این تاکتیک، به وضوح نقض قوانین بین‌المللی بشردوستانه است که حمله به غیرنظامیان و امدادگران را ممنوع می‌کند. این عمل، نه یک «خطا»، که یک **قتل عام عمدی و برنامه‌ریزی شده** بود.



فصل چهارم: در جستجوی نشانه؛ چهل‌وپنج روز میان آوار و سردخانه

برای سیروس نصیری، پدر ماکان، روزهای پس از حادثه به جهنمی بی‌پایان تبدیل شد. او به مدت **چهل‌وپنج روز**، بی‌وقفه در حال جستجو بود. مسیرش میان دو نقطه بود: **محوطه ویران شده مدرسه و سردخانه‌ای** که پیکرهای یافت شده و تکه‌پاره‌های اجساد به آنجا منتقل می‌شدند. در مدرسه، همراه با دیگر داوطلبان و نیروهای امدادی، به کندن آوار ادامه می‌داد. هر تکه پارچه، هر وسیله شخصی، می‌توانست نشانی از ماکان باشد. او به دنبال نشانه مادرزادی پسرش می‌گشت: «پوست دستش مثل حالت پولک ماهی بود.» این نشانه، آخرین امید برای شناسایی بود. در سردخانه، صحنه‌ای به مراتب دهشتناک‌تر انتظارش را می‌کشید.

ردیف‌هایی از پیکرهای بی‌نام و نشان، بسیاری سوخته، بی‌سر یا تکه‌تکه شده. پدر، با چشمانی اشک‌آلود و دلی پر از اضطراب، یک به یک این پیکرها را بررسی می‌کرد. گاهی روی پیکری کوچک مکث می‌کرد، به دست‌هایش نگاه می‌کرد، اما آن نشانه آشنا را نمی‌یافت. این رفت‌وآمد مداوم میان امید و یأس، میان ویرانه‌های مدرسه و سردی سردخانه، روح او را می‌فرسود. هر روز که می‌گذشت، احتمال یافتن ماکان زنده منتفی‌تر می‌شد، اما حتی یافتن جسدش نیز به یک آرزو تبدیل شده بود. این چهل‌وپنج روز، نمادی از مقاومت عشق پدری در برابر قطعیت مرگ بود؛ جستجویی که هرگز به پایان نرسید.



فصل پنجم: تست DNA منفی؛ حکم ابهام

پس از هفته‌ها جستجوی بی‌ثمر، آخرین تیر ترکش علم برای شناسایی ماکان نصیری، تست DNA بود. در مواردی که اجساد به شدت آسیب دیده یا تکه‌تکه شده‌اند، مقایسه نمونه‌های بافتی با DNA والدین می‌تواند آخرین راه حل باشد. از خانواده نصیری نمونه خون گرفته شد تا با بقایای انسانی یافت شده در محل حادثه مقایسه شود. این آزمایش، آخرین حلقه امید بود. اما نتیجه، ضربه نهایی را وارد کرد: **جواب تست DNA منفی بود.** این بدان معنا بود که هیچ یک از نمونه‌های بافتی جمع‌آوری شده از زیر آوار، با الگوی ژنتیکی والدین ماکان مطابقت ندارد. در واقع، هیچ اثر فیزیکی قابل شناسایی از ماکان نصیری باقی نمانده بود.

این نتیجه، دو تفسیر هولناک داشت: اول، ممکن بود پیکر او چنان نابود شده باشد که حتی تکه‌ای بافت برای آزمایش باقی نمانده باشد. دوم، ممکن بود پیکر او در میان انبوه اجساد شناسایی نشده باشد، اما این احتمال با توجه به دقت جستجو و بررسی نشانه مادرزادی، بسیار ضعیف بود. اعلام نتیجه منفی DNA، حکم رسمی «مفقودالاثر» بودن ماکان را صادر کرد. برای خانواده، این به معنای ورود به مرحله جدیدی از عذاب بود: مرحله‌ای که نه مرگ قطعی داشت و نه امید به زندگی. آنان در یک **ابهام همیشگی** گرفتار شدند. پدر می‌گفت: «من هنوز منتظرم... شاید آن روز از ترس فرار کرده و گم شده باشد.» این جمله، نشان‌دهنده عمق روان‌رنجوری ناشی از فقدان یک جسد است.



فصل ششم: فیزیک یک ناپدید شدن؛ چرا پیکر ماکان «تبخیر» شد؟

اصطلاح «تبخیر» که برای توصیف سرنوشت پیکر ماکان به کار می‌رود، یک بیان ادبی است، اما از نظر فیزیکی به چه معناست؟ چگونه ممکن است جسم یک انسان به کلی نابود شود، طوری که حتی برای تست DNA نیز نمونه‌ای باقی نماند؟ پاسخ در قدرت ویرانگر انفجارهای مدرن و شرایط خاص حادثه میناب نهفته است. ترکیب عوامل زیر منجر به نابودی کامل فیزیکی شد:

۱. **موج انفجار اولیه (Blast Wave):** موج فشار ناشی از انفجار، با سرعتی فراتر از صوت حرکت می‌کند و می‌تواند باعث پارگی اندام‌های داخلی و متلاشی شدن بدن شود.

۲. **حرارت شدید (Thermal Radiation):** در کانون انفجار، دما می‌تواند به ۳۰۰۰ درجه سانتی‌گراد برسد. این دما نه تنها فلزات را ذوب می‌کند، بلکه بافت‌های بیولوژیک را به سرعت می‌سوزاند و به خاکستر یا گاز تبدیل می‌کند (پیرولیز). در این دما، DNA نیز تجزیه می‌شود.

۳. فشار فوق‌العاده بالا: فشار ناشی از انفجار در یک فضای بسته می‌تواند به ۱۰۰۰ اتمسفر برسد. این فشار، مانند یک پتک غول‌آسا عمل کرده و هر چیزی را خرد می‌کند.

۴. اثر محصورشدگی (Confinement Effect): همانطور که اشاره شد، حمله دوم به نمازخانه (یک فضای بسته) صورت گرفت. در چنین فضایی، انرژی انفجار محبوس شده، بارها بین دیوارها منعکس می‌شود و قدرت تخریب آن چندین برابر می‌شود. این اثر، مشابه انفجار در یک دیگ بخار تحت فشار است.

۵. ترکش‌های ثانویه: پرتابه‌های ناشی از تخریب ساختمان (شیشه، بتن، میلگرد) با سرعت بالا، عمل تکه‌تکه کردن را تکمیل می‌کنند.

ترکیب این پنج عامل — به ویژه اگر فرد در کانون یا مجاورت بسیار نزدیک نقطه اصابت باشد — می‌تواند منجر به تبدیل کامل بافت‌های بدن به ذرات ریز، خاکستر یا گاز شود. در مورد ماکان، این احتمال وجود دارد که او درست در نقطه اصابت موشک دوم در نمازخانه بوده است. در این حالت، اصطلاح «تبخیر» به معنای واقعی کلمه — تبدیل از حالت جامد/مایع به گاز — ممکن است رخ داده باشد.

این، خشونت بی‌رحمانه سلاح‌های مورد استفاده را نشان می‌دهد.

مهندسی قساوت؛ آزادی‌ای که بوی باروت می‌دهد

در کاخ‌های سفید و مجامع بین‌المللی، همان روز که موشک‌ها بر سر مدرسه میناب فرود آمدند، سخnrانی‌هایی درباره «دفاع از حقوق بشر» و «آزادی» ایراد می‌شد. این تناقض، هسته «مهندسی قساوت» است: تبدیل جنایت به عملیات انسان‌دوستانه، کشتار کودکان به «دفاع از آزادی»، و ویرانی مدرسه به «حمله پیشگیرانه».

این مهندسی، ابزارهای پیچیده‌ای دارد: رسانه‌هایی که خبر را سانسور می‌کنند، سیاستمدارانی که سکوت می‌کنند، و سلاح‌هایی که با برچسب «ساخت آمریکا»، کودکان را هدف می‌گیرند. موشک‌هایی که مدرسه میناب را ویران کردند، آمریکایی بودند.

خلبانی که دکمه را فشار داد، با آموزش‌های آمریکایی آموزش دیده بود. و سیاستی که این حمله را توجیه کرد، از همان «دکترین شوک» بود که در ویتنام، عراق، افغانستان و حالا میناب به کار گرفته شد.

اما این کتاب، پاسخی است به این مهندسی. لنگه کفش ماکان، پلیور آبی‌اش، و کیف‌های سوخته کودکان، سند زنده‌ای هستند که فریاد می‌زنند: «آزادی» شما، بوی باروت و خون کودکان دارد. این کتاب، نامه‌ای سرگشاده است به آن خلبان، به آن سیاستمدار، به آن رسانه‌ای که این جنایت را پنهان کرد: شما نمی‌توانید ماکان را «تبخیر» کنید. روایت او، جاویدالاثr است.



فصل هفتم: پلیور آبی خون‌آلود و لنگه کفش؛ یادگارهای یک غیبت

از ماکان نصیری، پس از آن همه جستجو، تنها دو شیء باقی ماند: یک «پلیور آبی خون‌آلود» و یک «لنگه کفش». این اشیاء، که در روزهای پس از حادثه در میان آوار یافت شدند، از نمادین‌ترین و دردناک‌ترین بخش‌های این روایت هستند. پلیور آبی، همان لباسی بود که صبح حادثه تن کرده بود و به مدرسه رفته بود. حالا، به جای بدن گرم او، پر از خون و غبار انفجار بود. لنگه کفش نیز در محوطه فضای سبز مدرسه، نزدیک آبخوری پیدا شد. جالب آنکه در همان ناحیه، دو لنگه کفش دیگر — یکی زنانه و دیگری متعلق به کودکی ۱۰-۱۲ ساله — نیز یافت شد. این یافته‌ها، صحنه هرجومرج و پرتاب شدید اجسام و اشیاء در اثر موج انفجار را تأیید می‌کند.

پلیور و کفش، برای خانواده نصیری، تنهای یادگار ملموس از فرزندشان شدند. آنان جسدی برای دفن نداشتند، اما این اشیاء به نماد حضور غایب او تبدیل شدند. این اشیاء، همچنین سند جنایت هستند. آن‌ها ثابت می‌کنند که ماکان در آنجا بوده است. خون روی پلیور، گواه حضور او در صحنه مرگ است. این «یادگارهای غیبت»، خانواده را در وضعیتی پارادوکسیکال قرار داد: از یک سو، داشتن چیزی از او؛ از سوی دیگر، نداشتن خود او. این اشیاء، امروز احتمالاً در کنار عکس ماکان، در گوشه‌ای از خانه خانواده نصیری نگهداری می‌شوند؛ یادآور کودکی که رفت و تنها ردپایی از خود بر جای گذاشت.



فصل هشتم: معلمان زن شهید؛ پرورش‌دهندگانی که در خط مقدم ایستادند

گزارش‌ها به وضوح تأکید دارند که تمامی معلمان و کادر آموزشی مدرسه شجره طیبه میناب را زنان تشکیل می‌دادند. بسیاری از این معلمان فداکار نیز در حمله موشکی جان باختند و به شهادت رسیدند. شهادت این زنان، ابعاد فاجعه را عمیق‌تر و جنایت را سنگین‌تر می‌کند. این معلمان، تنها آموزگار درس نبودند؛ آنان مادران دوم دانش‌آموزان، الگوهای ایثار و پرورش‌دهندگان نسل آینده کشور بودند. در لحظات اولیه پس از انفجار اول، بسیاری از آنان، غریزه مادری و مسئولیت حرفه‌ای خود را به نمایش گذاشتند و سعی کردند دانش‌آموزان را به مکانی امن‌تر — که متأسفانه همان نمازخانه مرگبار شد — هدایت کنند. هدف قرار دادن عمدی چنین جمعیتی از زنان معلم، که در یک محیط کاملاً غیرنظامی (مدرسه) مشغول خدمت بودند، نقض مضاعف قوانین بین‌المللی بشردوستانه است.

این قوانین به طور خاص بر حمایت از زنان در درگیری‌های مسلحانه تأکید دارند. شهادت آنان نشان می‌دهد که در این حمله، نه تنها کودکان، که تمامیت نظام آموزشی و پرورشی یک جامعه مورد هدف قرار گرفته است. نام این معلمان شهید، در کنار نام دانش‌آموزانشان، برای همیشه در تاریخ این مرز و بوم ثبت خواهد شد. آنان ثابت کردند که خط مقدم دفاع از آینده یک ملت، می‌تواند در کلاس‌های درس باشد و قلم و دفتر می‌تواند در برابر توحش موشک‌ها ایستادگی کند.



ماكان نصیری، شهید جاوید الاثر

فصل نهم: ۱۶۸ شهید و یک مفقود؛ آمار یک فاجعه

آمار تلفات حادثه مدرسه میناب، خود گویای ابعاد هولناک این جنایت است. بر اساس گزارش‌های قطعی، ۱۵۶ نفر در این حمله به شهادت رسیدند. اکثریت قریب به اتفاق این شهدا را دانش‌آموزان تشکیل می‌دادند. کودکانی که باید در کلاس‌های درس مشغول یادگیری زندگی می‌بودند، قربانی مرگ شدند. از این تعداد، پیکر ۱۵۵ نفر شناسایی و به خانواده‌هایشان تحویل داده شد. اما یک نفر غایب بود: **ماکان نصیری**. در کلاس اول آن مدرسه، ۲۳ دانش‌آموز حضور داشتند. پیکر ۱۸ نفر از آنان پیدا شد. ۴ نفر دیگر مجروح شدند. و یک نفر، **ماکان، مفقودالاثَر** باقی ماند. این آمار خشک و بی‌روح، پشت هر عدد، داستان یک زندگی ناتمام، یک خانواده داغدار و یک آینده تباه شده را پنهان کرده است. ۱۵۶ شهید، به معنای ۱۵۶ داستان ناتمام، ۱۵۶ خانواده عزادار و موجی از اندوه است که سراسر جامعه میناب و ایران را فرا گرفت. عدد «یک» در کنار این ۱۵۶، اما سنگینی خاص خود را دارد.

آن یک، «مفقودالاثَر» است. کسی که نه زنده است، نه مرده‌ای دارد. کسی که سوگ او پایانی ندارد. این آمار، فاجعه را نه یک حادثه، که یک **کشتار جمعی سازمان‌یافته** نشان می‌دهد. مدرسه‌ای با حدود ۲۰۰ نفر جمعیت (دانش‌آموز و معلم)، مورد حمله قرار می‌گیرد و ۱۵۶ نفر کشته می‌شوند. این یعنی نرخ کشتاری نزدیک به ۸۵٪. چنین آماری فقط با یک حمله دقیق و حساب‌شده به یک هدف کاملاً غیرنظامی قابل توضیح است.



فصل دهم: جاویدالاثَر؛ سوگ بی قبر

عنوان «شهید جاویدالاثَر» یا «مفقودالاثَر» که برای ماکان نصیری به کار می‌رود، بار سنگین روانی و اجتماعی منحصر به فردی دارد. این عنوان، خانواده را در یک دوزخ عاطفی قرار می‌دهد. از یک سو، فقدان پیکر، آنان را از انجام مراسم سنتی سوگواری و تدفین محروم می‌کند. این مراسم‌ها — شستشو، کفن، نماز میت، دفن و زیارت قبر — برای بازماندگان، فرآیندی ضروری برای پذیرش واقعیت مرگ و آغاز فرآیند بهبودی هستند. قبر، مکانی عینی برای ابراز غم، صحبت با عزیز از دست رفته و احساس ارتباط است. خانواده نصیری از این تسلی ابتدایی نیز محروم شدند. از سوی دیگر، این ابهام، همواره جرقه‌ای کوچک از امید واهی را در دل آنان زنده نگه می‌دارد. پدر، سیروس نصیری، ماه‌ها پس از حادثه می‌گفت: «من منتظرم خودش بیاید؛ می‌گویم شاید آن روز از ترس از مدرسه فرار کرده و گم شده باشد.» این امید واهی، که می‌داند محال است اما نمی‌تواند رهايش کند، عذابی مضاعف است. «جاویدالاثَر» بودن به معنای سوگی بی‌پایان است. عزاداری که هیچ‌گاه به مرحله پذیرش و آرامش نسبی نمی‌رسد. خانواده در حالتی معلق میان انکار و پذیرش گیر می‌کنند. در فرهنگ اسلامی، احترام به میت و دفن شایسته او تکلیفی شرعی است. وقتی جسدی در کار نباشد، این تکلیف ناتمام می‌ماند و اندوهی پیچیده و حل‌ناشدنی بر دل بازماندگان می‌نشیند. ماکان نصیری، در حافظه جمعی، نه در گوری مشخص، که در گورستان خاطرات یک ملت دفن شده است؛ خاطره‌ای که هرگز نباید فراموش شود.



فصل یازدهم: دو قصاب و جلاد کودک کش "ترامپ و نتانیاهو"

در منابع ارائه شده، القاب "قصاب و جلاد کودک کش" برای "ترامپ و نتانیاهو" نه تنها به عنوان یک موضع سیاسی، بلکه به عنوان واکنشی به نتایج هولناک و ضدانسانی به کارگیری تسلیحات آمریکایی و صهیونیستی در مناطق غیرنظامی، به ویژه در فاجعه مدرسه «شجره طیبه» میناب، توصیف شده است.

این توضیح در ابعاد مختلف زیر قابل واکاوی است:

۱. نماد جنایت علیه معصومیت

این دو چهره "ترامپ و نتانیاهو" به عنوان مسئولان مستقیم ترویج خشونت و مرگ آفرینی در مدرسه میناب شناخته می شوند که هدف اصلی جنایات شان کودکان بی گناه بوده اند. نماد بارز این قربانیان، **ماکان نصیری**، دانش آموز هفت ساله کلاس اول است که در جریان بمباران مدرسه، جسم کوچکش به دلیل قدرت تخریب بمب های مذکور کاملاً محو شد. استفاده از واژه «قصاب» بازتاب دهنده قساوتی است که در آن، پیکر ۱۶۸ دانش آموز و معلم در یک لحظه به خاک و خون کشیده شد.

۲. عاملیت در به‌کارگیری تسلیحات "تبخیرکننده"

قدرت تخریبی که به دستور این افراد به کار گرفته شده، فراتر از درک متعارف از جنگ است. منابع تأکید می‌کنند که بمب‌های ساخته شده توسط این قدرت‌ها (آمریکا و رژیم صهیونیستی) دارای ویژگی‌های فیزیکی زیر هستند که منجر به واژه‌ی تکان‌دهنده «تبخیر» جسم شده است:

- **حرارت جهنمی:** ایجاد دمایی بیش از ۳۰۰۰ درجه سانتی‌گراد که حتی استخوان‌ها را به خاکستر تبدیل کرده و زنجیره‌های DNA را کاملاً از بین می‌برد.
- **فشار خردکننده:** اعمال فشاری بیش از ۱۰۰۰ اتمسفر که بدن انسان را از درون متلاشی می‌کند.
- این «علم مرگ» که به دست سازندگان این بمب‌ها طراحی شده، باعث شد از کودکی مانند ماکان، هیچ اثری جز یک لنگه کفش باقی نماند.

۳. قساوت در طراحی حملات دوزمانه

نتانیا‌هو و ترامپ به عنوان آمران حملاتی شناخته می‌شوند که در آن‌ها از تاکتیک‌های «کفتارگونه» استفاده شده است. استفاده از حمله دو مرحله‌ای (دابل‌تپ) نشان‌دهنده اوج بی‌رحمی است؛ مکانیزمی که در آن:

انفجار و موشکباران اول ساختمان را تخریب می‌کند.

- انفجار دوم و موشکباران دوم زمانی رخ می‌دهد که بازماندگان و معلمان، کودکان را برای نجات به فضایی بسته (مانند نمازخانه) برده‌اند. این طراحی دقیق برای به حداکثر رساندن تلفات کودکان در فضاهای بسته، دلیلی است که «جلادان کودک کش» برای این دو خبیث روزگار ارزنده است.

۴. ایجاد «سوک ابدی» و وضعیت جاویدالآثر

تأثیر روانی اقدامات این دو فرد بر خانواده‌ها، فراتر از مرگ فیزیکی است. آن‌ها با نابود کردن کامل پیکر قربانیان، خانواده‌ها را در برزخی از "امید و ناامیدی" رها کرده‌اند. وضعیت "جاویدالآثر" که برای ماکان نصیری ایجاد شد، خانواده او را دچار سوگی تعلیق‌یافته کرده است که نه راهی برای تدفین دارند و نه امکانی برای پذیرش نهایی مرگ. این محروم کردن والدین از داشتن حتی «یک ناخن» یا مزار فرزندشان، بخشی از میراث دردناکی است که به این «دو قصاب» نسبت داده شده است.

نفرین ابدی بر آن‌ها به این دلیل است که آگاهانه ابزارهایی را برای نابودی مولکولی انسان‌ها فراهم کرده‌اند و نام خود را به عنوان دشمنان صلح و قاتلان «کودکان روشن خورشید» در تاریخ ثبت نموده‌اند. نام ماکان نصیری به عنوان سندی زنده بر این جنایات، همواره در آسمان میناب خواهد درخشید.

القاب "دو قصاب و جلاد کودک‌کش" برای ترامپ و نتانیاهو و نفرین بر سازندگان بمب‌های آمریکایی و صهیونیستی، پاسخی مستقیم به فجایع انسانی است که از طریق تسلیحات پیشرفته در مناطق غیرنظامی به وقوع پیوسته است. اگرچه تمرکز اصلی این اسناد بر فاجعه بمباران مدرسه «شجره طیبه» در میناب و سرنوشت تکان‌دهنده **ماکان نصیری** است، اما این متون چارچوبی تحلیلی برای درک چرایی اطلاق این عناوین در پیوند با کشتار کودکان در نقاط مختلف جهان از جمله غزه، لبنان، یمن و سایر مناطق فراهم می‌کنند.

در این کتاب، پدیده "تبخیر" نه یک استعاره، بلکه یک واقعیت فیزیکی ناشی از قدرت بمب‌های آمریکایی و صهیونیستی توصیف شده است:

- **حرارت جهنمی (۳۰۰۰ درجه سانتی‌گراد):** تسلیحات مورد استفاده در این حملات، دمایی تولید می‌کنند که نه تنها بافت‌های نرم، بلکه استخوان‌ها را نیز به خاکستر تبدیل کرده و حتی زنجیره‌های DNA را کاملاً از بین می‌برند. این بدین معناست که فرد در کانون انفجار، به معنای واقعی کلمه از هستی ساقط شده و هیچ اثر بیولوژیکی از او باقی نمی‌ماند.
- **فشار خردکننده (۱۰۰۰ اتمسفر):** موج انفجار با سرعتی فراتر از صوت، فشاری وارد می‌کند که اندام‌های داخلی را پاره کرده و بدن را از درون متلاشی می‌کند. این «علم مرگ» که در آزمایشگاه‌های نظامی این قدرت‌ها طراحی شده، ابزاری است که برای نابودی کودکان در فضاهای بسته مدارس و خانه‌ها به کار گرفته شده است.

۲. استراتژی «دابل‌تپ» (دومرحله ای حمله کردن)؛ اوج قساوت نظامی

منابع، روش بمباران‌های صورت گرفته را "کفتارگونه" و "ناجوانمردانه" توصیف می‌کنند. استفاده از حمله دومرحله ای که به دستور آمران این جنایات (ترامپ و نتانیاهو) انجام می‌شود، نشان‌دهنده یک طراحی هدفمند برای به حداکثر رساندن تلفات کودکان است:

- مرحله اول انفجار ساختمان را تخریب می‌کند و مرحله دوم دقیقاً زمانی رخ می‌دهد که بازماندگان یا امدادگران در فضای بسته (مانند نمازخانه مدرسه میناب) پناه گرفته‌اند.
- محبوس شدن موج انفجار در فضای بسته، قدرت تخریب را چندین برابر کرده و باعث می‌شود اجسام کوچک کودکان در کسری از ثانیه ناپدید شود.
- این همان مدلی است که در غزه و سایر مناطق تحت تهاجم برای نابودی کامل خانواده‌ها در زیر آوار استفاده می‌شود (بر اساس تحلیل متون درباره مکانیسم تخریب).

۳. ماکان نصیری؛ نماد قربانیان جهانی

داستان ماکان نصیری، کودک هفت‌ساله‌ای که پیکرش هرگز پیدا نشد، نمادی از رنجی است که این دو چهره "ترامپ و نتانیاهو" برای کودکان در ایران، غزه، یمن، لبنان و سوریه و... به ارمغان آورده‌اند.

• **فقدان بقایا:** در حالی که از ۱۵۶ شهید حادثه میناب، همگی شناسایی شدند، ماکان تنها شهیدی بود که هیچ اثری از او (حتی DNA) به دست نیامد.

• **میراث درد:** از او تنها یک **لنگه کفش و یک پلیور آبی** باقی ماند. این تصویر، مشابه تصاویری است که روزانه از ویرانه‌های غزه و لبنان مخابره می‌شود؛ جایی که از کودکان تنها وسایل بازی یا لباس‌هایشان در میان آوار باقی می‌ماند.

۴. ایجاد وضعیت «جاویدالآثر»؛ شکنجه روانی بازماندگان

سیاست‌های جنگی ترامپ و نتانیاهو منجر به ایجاد وضعیتی به نام "**سوگ تعلیق‌یافته**" برای هزاران خانواده و خصوصاً خانواده شهید ماکان نصیری شده است

- **برزخ امید و ناامیدی:** پدر ماکان ۴۵ روز را در میان سردخانه‌ها و آوارها به دنبال حتی «یک ناخن» از فرزندش گشت. این محروم کردن والدین از حق داشتن مزار و مراسم تدفین، نوعی شکنجه روانی است که خانواده‌ها را در خلأ عاطفی ابدی رها می‌کند.
- **تعلیق در زندگی:** خانواده‌هایی که عزیزانشان بر اثر این بمب‌ها «تبخیر» یا مفقود شده‌اند، نه می‌توانند به طور کامل عزاداری کنند و نه به زندگی عادی بازگردند. این وضعیت در مناطق جنگی ذکر شده در پرسش شما (که خارج از جزئیات مستقیم منابع است اما تحت تأثیر همان تسلیحات قرار دارند) به وفور دیده می‌شود.

۵. پیوند مناطق جنگی (غزه، ایران، لبنان، یمن و...)

اگرچه منابع به طور مفصل به تاریخچه درگیری در یمن یا سودان نمی‌پردازند، اما با اشاره به «بمب‌های آمریکایی و صهیونیستی» و لعنت بر سازندگان آن‌ها، تمامی این جغرافیاها را به هم پیوند می‌دهند. از دیدگاه این متون:

- عامل کشتار در میناب ایران همان عاملی است که در غزه، یمن، لبنان و سوریه ... عمل می‌کند.
- قدرت ویرانگر بمب‌هایی که «گورستان‌های بی‌جسد» می‌سازند، محصول مشترک اتاق‌های فکر ترامپ و نتانیاهو است.

نتیجه‌گیری: از «تبخیر جسم» تا «جاودانگی روح»

در نهایت، منابع تأکید می‌کنند که اگرچه این «جلادان» موفق شدند جسم ظریف کودکان را با حرارت ۳۰۰۰ درجه محو کنند، اما در نابودی روح آن‌ها شکست خورده‌اند. تعبیر "جاویدالآثر" برای ماکان نصیری و سایر کودکان، به معنای حضور همیشگی آن‌ها در حافظه جمعی و تبدیل شدنشان به ستاره‌هایی در آسمان است که راه مبارزه و مظلومیت را روشن نگه می‌دارند. "نفرین ابدی بر ترامپ و نتانیاهو" در این منابع، نه تنها برای مرگ فیزیکی کودکان، بلکه برای تلاشی است که آن‌ها برای «محو کردن معصومیت» از جهان انجام داده‌اند؛ تلاشی که با باقی ماندن یک لنگه کفش یا یک خاطره، شکست خورده باقی می‌ماند.



مؤخره: فریاد از خاکستر

داستان ماکان نصیری و ۱۶۷ شهید دیگر مدرسه شجره طیبه میناب، تنها یک گزارش تاریخی نیست؛ پرسشی اساسی از انسانیت عصر ما است. این فاجعه نشان می‌دهد که در جنگ‌های مدرن، حتی «مرگ» نیز می‌تواند برای قربانیان بی‌گناه، به شکلی وحشیانه‌تر تحمیل شود: مرگی بدون جسد، مرگی که گوری بر جا نمی‌گذارد، مرگی که «تبخیر» می‌شود. استفاده از سلاح‌های هدایت شونده دقیق (PGM) برای هدف قرار دادن یک مدرسه، و به کارگیری تاکتیک دابل‌تپ برای حداکثرسازی تلفات، ثابت می‌کند که این جنایت، عمدی، برنامه‌ریزی شده و با آگاهی کامل از ماهیت غیرنظامی هدف انجام گرفته است. شعارهای «دفاع از آزادی» و «حقوق بشر» توسط مرتکبان چنین جنایتی، پوچ و دورویی محض است. چگونه می‌توان با موشک‌های «هوشمند»، کودکان «معصوم» را کشت و مدعی دفاع از ارزش‌ها شد؟ فریاد ماکان نصیری، که از لابه‌لای خاکسترهای مدرسه و از دل آن پلیور خون‌آلود برمی‌خیزد، تا ابد تاریخ را محکوم خواهد کرد. این فریاد، نه تنها مرتکبان مستقیم، که سکوت کنندگان و ناظران بی‌تفاوت این جنایت را نیز به چالش می‌کشد. نام ماکان و معلمان شهید مدرسه میناب، باید به نمادی جهانی علیه جنگ‌افروزی و کشتار کودکان تبدیل شود. تا زمانی که مدارس هدف قرار می‌گیرند و کودکان «تبخیر» می‌شوند، ادعای تمدن و انسانیت ادعایی پوچ است. وظیفه ما زنده نگه داشتن این نام‌ها و این روایت‌هاست. باید از ماکان نصیری و همکلاسی‌ها و

معلمان شهیدش درس بگیریم که هیچ آرمان و ایدئولوژی‌ای، هرگز نمی‌تواند کشتن یک کودک بی‌گناه را توجیه کند. آنان جاویدالاثرند؛ زیرا یاد و خاطره‌شان تا همیشه در تاریخ می‌ماند و فریاد عدالت‌خواهی‌شان از خاکسترها بلند است.

این کتاب، روایتی بود از یک غیبت؛ غیبتی که پایانی ندارد و آغازی سنگین. ماکان نصیری، کودکی هفت‌ساله، در نهم اسفند ۱۴۰۴، با پلیور آبی‌اش و کوله‌ای کوچک، خانه را ترک کرد و دیگر بازنگشت. اما او «تبخیر» نشد. او جاویدالاثر شد؛ یعنی روایتش، برای همیشه زنده خواهد ماند.

در این کتاب، کوشیدیم تا ابعاد مختلف این فاجعه را روایت کنیم: از صبح عادی آن روز تا انفجار مرگبار، از جست‌وجوی ۴۵ روزه پدر تا یافتن لنگه کفش، از تحلیل فنی تبخیر بدن تا نقد سیاسی تاکتیک دابل‌تپ.

همه این‌ها، برای این بود که نشان دهیم: این جنایت، یک حادثه نبود؛ بلکه انتخابی آگاهانه بود. انتخابی برای کشتن کودکان، برای نابودی معلمان زن، برای ناتمام گذاشتن سوگواری.

اما ماکان، و همه کودکان شهید مدرسه میناب، امروز نمادهایی هستند. نماد رنج کودکان در جنگ، نماد نقض حقوق بشر، و نماد مقاومت در برابر مهندسی قساوت. لنگه کفش ماکان، در قاب شیشه‌ای خانه نصیری‌ها، فریاد می‌زند که «آزادی» شما، بوی باروت می‌دهد.

این کتاب، پایان ندارد؛ چرا که روایت ماکان، پایان ندارد. هر بار که نام او را می‌بریم، او زنده می‌شود. هر بار که صندلی خالی‌اش را می‌بینیم، مسئولیت‌مان را یادآوری می‌کند.

و هر بار که فریاد می‌زنیم «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر صهیونیسم»، خون پاک او و همه شهدا را پاس می‌داریم.

ماکان نصیری، کودکی که به آسمان پیوست، امروز ستاره‌ای است در آسمان روایت‌های ما.

روایت‌هایی که نباید فراموش شوند. روایت‌هایی که باید به نسل بعد منتقل شوند. تا روزی که عدالت، جای صندلی خالی او را پر کند.

#ماکان_نصیری

#جاویدالانثر

#حقوق_کودکان

شهید جاوید الاثر مدرسہ مناب
ماکان نصیری



سخن آخر : جنایتکار، سلاح، و دروغ بزرگ

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»

و چون روی برمی گرداند، در زمین می کوشد تا فساد کند و کشت و نسل را نابود سازد، و خداوند فساد را دوست ندارد. (بقره، ۲۰۵)

هواپیما، خلبان، و لحظه ای که دنیا تغییر کرد

صبح نهم اسفند ۱۳۶۵.

در جایی دور از میناب، در یک پایگاه هوایی عراق، خلبانی سوار هواپیمای جنگنده شد. هواپیمای او ساخت آمریکا بود. سلاح هایی که حمل می کرد، ساخت آمریکا بود. اطلاعاتی که داشت، از اطلاعات آمریکا بود.

هواپیما بلند شد.

مختصات وارد شد. هدف مشخص شد. دکمه فشار داده شد.

و در میناب، ۱۵۶ نفر از میان رفتند.

خلبان می‌دانست؟؟ مسئولین آمریکا و صهیونیست با هم هماهنگ بودن در این جنایات بر ضد بشریت

آمریکا، آزادی، و دروغ بزرگ

در همان سال‌ها، مقامات آمریکایی از «حقوق بشر» صحبت می‌کردند. از «آزادی» صحبت می‌کردند. از «حمایت از کودکان» صحبت می‌کردند.

اما در همان زمان:

- سلاح به همه جنایتکارانه خصوصاً سگ‌ها منطقه و دولت صیهون کودک کش می‌فروختند
- اطلاعات نظامی در اختیار دولت صیهون کودک کش می‌گذاشتند
- تصاویر ماهواره‌ای از مناطق ایران به دولت صیهون کودک کش می‌دادند
- از تحریم‌های بین‌المللی علیه ایران حمایت می‌کردند

وقتی ۱۵۶ کودک و معلم در میناب شهید شدند، واشنگتن تأیید کرد و شورای امنیت و جهان سکوت کردند.

نامه‌ای سرگشاده به کسی که دکمه را فشار داد

به کسی که آن روز دکمه را فشار داد،

نمی‌دانم الان کجایی. نمی‌دانم آیا هنوز زنده‌ای. نمی‌دانم آیا شب‌ها می‌توانی بخوابی.

اما می‌دانم که آن لحظه‌ای که دکمه را فشار دادی، ۱۶۸ زندگی تمام شد.

ماکان نصیری، هفت ساله، داشت نقاشی می‌کشید.

فاطمه کریمی، هشت ساله، داشت شعر حفظ می‌کرد.

خانم محمدی داشت به بچه‌ها الفبا یاد می‌داد.

آیا تصویر آنها در ذهنت هست؟

آیا می‌دانستی کجا بمب می‌اندازی؟

آیا گفتند «هدف نظامی» و تو باور کردی؟

یا می‌دانستی و اهمیتی نداشت؟

خداوند می‌فرماید:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا»

و هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، جزایش جهنم است که در آن جاودانه خواهد ماند. (نساء، ۹۳)

دادگاه دنیا شاید تو را محاکمه نکرد. اما دادگاه الهی منتظر است.

شهدای مدرسه بهیمن شهدای خلیج فارس



یادبود معلمان شهید

به یاد معلمان شهید مدرسه شجره طیبه میناب

زنانی که آمدند تا نور بیفکنند،

زنانی که آمدند تا نسل بسازند،

زنانی که آمدند تا آینده را ببرورند،

و در این راه مقدس، به شهادت رسیدند.

نامشان جاودان، راهشان ادامه‌دار، یادشان فراموش‌نشدنی.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»

همانا خداوند از مؤمنان جان و مالشان را خریده، در برابر بهشت. (توبه، ۱۱۱)

هشت: پیام به نسل امروز

ما امروز در دنیایی زندگی می‌کنیم که همان قدرت‌ها هنوز از «آزادی» و «حقوق بشر» صحبت می‌کنند.

هنوز سلاح می‌فروشند.

هنوز جنگ راه می‌اندازند.

هنوز کودکان می‌میرند.

هنوز معلمان شهید می‌شوند.

هنوز دروغ می‌گویند.

وظیفه ما چیست؟

یادآوری. یادآوری که هر بار کسی از «آزادی» حرف زد و همزمان سلاح فروخت، دروغ گفت.

هوشیاری. هوشیاری نسبت به کسانی که با زبان «حقوق بشر»، خون بشر می‌ریزند.

حفظ حافظه. حافظه ماکان نصیری، حافظه معلمان شهید، حافظه مدرسه میناب.

سعدی می‌گوید: «بنی‌آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند»

اما آنها این بیت را نخواندند. یا خواندند و فراموش کردند.

و ما نباید فراموش کنیم.

بمب‌افکنی به نام «آزادی»؛ تشریح ابزار جنایت و تضاد آشکار

الف) بمب‌افکنی به نام «آزادی»: پارادوکسی خونین

ایالات متحده آمریکا و متحدانش، بارها و بارها عملیات نظامی خود را تحت عناوینی چون «دفاع از آزادی»، «گسترش دموکراسی» و «حمایت از حقوق بشر» توجیه کرده‌اند. اما فاجعه مدرسه شجره طیبه میناب، پرده از یک تضاد بنیادین و دردناک برمی‌دارد:

حمله به مقدس‌ترین پناهگاه بشریت یعنی مدرسه، با سلاح‌هایی که برای نابودی کامل طراحی شده‌اند، به نام همان ارزش‌هایی انجام می‌گیرد که ادعای دفاع از آن‌ها را دارند. این، عین «فساد فی الارض» است که قرآن کریم از آن نهی کرده است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» (بقره/۱۱-۱۲). آنان که خود را مصلح می‌خوانند، در حقیقت نابودکننده‌اند، اما نمی‌فهمند.

ب) سلاح جنایت: بمب‌های هدایت شونده دقیق (Precision-Guided Munitions)

بر اساس گزارش‌های تحلیلی نظامی و شواهد میدانی، حمله به مدرسه میناب به احتمال قریب به یقین با بمب‌ها یا موشک‌های هدایت شونده پیشرفته (PGM) انجام شده است. این سلاح‌ها که با عناوینی چون «هوشمند» یا «دقیق» معرفی می‌شوند، قادرند با استفاده از سیستم‌های جی‌پی‌اس، لیزری یا تصویری، به اهدافی با دقت متر یا حتی سانتیمتر اصابت کنند. این دقیقاً نقطه تراژدی و جنایت را عمیق‌تر می‌کند:

• **هدف‌گیری عمدی:** این سطح از دقت به معنای آن است که هدف، به عمد و با آگاهی انتخاب شده است. خطای محاسباتی یا انحراف تصادفی در این موارد بسیار بعید است. ساختمان یک مدرسه ابتدایی، با معماری مشخص و در ساعات فعالیت آموزشی، به وضوح یک هدف غیرنظامی و تحت حمایت قوانین بین‌الملل است.

• **قدرت تخریب کنترل‌شده:** این بمب‌ها قابلیت تنظیم قدرت انفجار و نوع خسارت را دارند. انتخاب نوع مهمات و نقطه اصابت، نشان‌دهنده قصد حداکثرسازی تلفات در یک فضای محصور (مانند نمازخانه یا کلاس‌های درس) است. همان «تاکتیک دابل‌تپ» که پیشتر اشاره شد، نیازمند برنامه‌ریزی و اجرای دقیق است.

ج) تضاد در ذات: حقوق بشر vs. نسل‌کشی آموزشی

ایالات متحده و غرب، همواره پرچم «حقوق کودکان» را بلند کرده‌اند. کنوانسیون حقوق کودک سازمان ملل، بر حق کودکان برای زندگی، آموزش و امنیت تأکید دارد. اما حمله به مدرسه میناب، نقض فاحش همه این اصول است:

- **حق زندگی:** ۱۵۶ شهید (بر اساس برخی گزارش‌ها) حق زندگی خود را در سکوی علم‌آموزی از دست دادند.
- **حق آموزش:** مدرسه، نماد حق آموزش بود که با خاک یکسان شد.
- **حق امنیت:** امن‌ترین مکان برای یک کودک، در آغوش خانواده و سپس در مدرسه است. این حمله، آن پناهگاه امن را به جهنمی تبدیل کرد.



ELEIKO



Mekan
Student of Minab School
مکان دانش آموز مدرسه میناب



ELEIKO

د) معلمان زن شهید: نشانه‌ای دیگر از عمق فاجعه

گزارش‌ها حاکی است که تمامی معلمان و کادر آموزشی مدرسه شجره طیبه میناب را زنان تشکیل می‌دادند و بسیاری از آنان نیز در این حمله به شهادت رسیدند. این موضوع ابعاد جنایت را گسترده‌تر می‌کند:

- **حمله به مربیان و پرورش‌دهندگان نسل:** این زنان، تنها معلم نبودند؛ مادران دوم دانش‌آموزان، پرورش‌دهندگان فکر و اندیشه و الگوهای ایثار بودند. حذف آنان، ضربه‌ای مضاعف به پیکره آموزش و جامعه است.
- **نقض مضاعف قوانین بشردوستانه:** قوانین بین‌الملل، به ویژه در حمایت از زنان در درگیری‌های مسلحانه تأکید ویژه دارد. هدف قرار دادن عمدی جمعی از زنان معلم، نقض آشکار این قواعد است.

ه) نتیجه: جنایتی با برنامه‌ریزی دقیق

نمی‌توان این حمله را یک «خطا» یا «خسارت جانبی» نامید. ترکیب عوامل زیر نشان‌دهنده یک عمل عمدی و برنامه‌ریزی شده است:

۱. هدف: یک مدرسه ابتدایی (مکانی کاملاً غیرنظامی و تحت حمایت).

۲. زمان: ساعات حضور فعال کودکان و معلمان.

۳. سلاح: مهمات هدایت شونده دقیق (که امکان انتخاب هدف را می‌دهد).

۴. تاکتیک: حمله دو مرحله‌ای (دابل‌تپ) برای حداکثرسازی تلفات و کشتن امدادگران.

۵. نتایج: کشتار جمعی کودکان و معلمان زن و نابودی کامل پیکر برخی مانند ماکان نصیری.

این اقدام، نه دفاع از آزادی، که اعمال تروریسم دولتی تحت پوشش پیشرفته‌ترین فناوری‌ها است. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» (همه شما مسئولید و همه شما در برابر زیردستان خود بازخواست می‌شوید). مسئولان این جنایت، در برابر خداوند و وجدان بشری، در قبال رعیتی که نابود کردند – کودکان و معلمان بی‌گناه – مسئولند.

شهیدان مدرسه میناب، به ویژه معلمان زن شهید، امروز نماد مقاومت علم در برابر جهل، و معصومیت در برابر توحش شده‌اند. آنان با خون خود، دروغ شعارهای «حقوق بشری» قدرت‌هایی را که مدرسه‌سوزی می‌کنند، بر ملا کردند. فریاد خاموش آنان از خاکسترهای مدرسه شجره طیبه، تا ابد تاریخ را محکوم خواهد کرد: «قاتل کودک، مدعی حقوق بشر نیست؛ منفورترین موجود در نزد خدا و خلق است.»

پیام به کسانی که بمب «آزادی» را بر سر کلاس درس انداختند

در همان لحظه‌ای که موشک‌های آمریکایی-صهیونیستی بر سقف مدرسه شجره طیبه میناب فرود آمد، فریاد «حقوق بشر» و «دفاع از کودکان» در کاخ‌های سفید، جای خود را به خاکستر و سکوت داد. آن‌ها که سال‌هاست با پرچم آزادی به جان مردم جهان می‌افتند، این بار با تاکتیک جنگی «دابل‌تپ» — همان حمله دوگانه مرگبار — نخست مدرسه را نشانه گرفتند و سپس، وقتی معلمان زن و دختران ترسان به نمازخانه پناه بردند و والدین برای نجات فرزندانشان دویدند، انفجار دوم را بر سر همان نقطه فرود آوردند. معلمان مدرسه که همه زن بودند و با دستان مهربان‌شان الفبای زندگی را به کودکان می‌آموختند، در یک چشم‌برهم‌زدن، قربانی همان موشک‌هایی شدند که مدعی دفاع از زن و حقوق کودک بودند. این بمب‌ها، نه خطای جنگی بودند و نه اشتباه محاسباتی؛ بلکه نقشی آشکار از یک سناریوی از پیش طراحی‌شده بود که در آن، پیکر ۱۵۶ شهید — ۷۳ پسر و ۴۷ دختر — فقط آمارهایی در خبرهای شبانه‌گاهی شدند. کودکانی که یکی‌شان آرزو داشت پزشک شود، دیگری می‌خواست مجری تلویزیون باشد، و برخی هنوز حتی آرزویشان را به زبان نیاورده بودند، زیر آوار ادعاهای دروغین «تمدن» دفن شدند. و در میان همه، ماکان نصیری هفت‌ساله، کودکی که حتی یک ناخن از او باقی نماند تا پدرش بتواند بر مزارش گریه کند. امروز، وقتی نام «ماکان نصیری» و یاد کودکان شهید مدرسه میناب بر زبان‌ها جاری می‌شود، جهانی که مدعی حمایت از حقوق کودک و کرامت معلم است، باید پاسخ دهد: چگونه می‌توان بر سر کلاس درس دختران و پسران هفت‌ساله بمب انداخت و سپس در مجامع بین‌المللی، سخنرانی

«دفاع از بشریت» کرد؟ معلمان زن این مدرسه که همه در راه نجات شاگردانشان جان باختند، چه پاسخی باید بشنوند، جز این که سکوتشان در برابر این جنایت، همدستی با جنایتکاران است؟ لنگه کفش ماکان، پلیور آبی خون آلود، و کیف های سوخته کودکان میناب، دیگر فقط یادگار یک حادثه نیستند؛ بلکه سند زنده ای هستند بر سینه تاریخ، که فریاد می زنند: «آزادی» شما، بوی باروت و خون کودکان دارد. و ما، در سوگ این کودکان و معلمان فداکار، فریاد می زنیم که این خون ها پایمال نخواهد شد؛ هرچند صهیونیسم و آمریکا با سکوت رسانه ها و حمایت مزدوران، بخواهند این جنایت را در لابلای خبرها پنهان کنند.

#ماکان_نصیری

#شهدای_مدرسه_میناب

#معلمان_شهید

#حقوق_کودکان

#مرگ_بر_آمریکا

#مرگ_بر_صهیونیسم

LOS ANGELES

MAKE

MAKE

FIFA WORLD CUP 2026



پایان کتاب: نامه‌ای به ماکان

ماکان عزیز، تو را ندیدم. اما انگار می‌شناسم. چهره‌ات را در عکس‌های خانواده‌ات دیدم. لبخند کوچکت، چشمان معصومت، و آن پلیور آبی که مادرت صبح آن روز اتو کشید.

تو الان کجایی؟ آیا در بهشت، کنار دوستانت هستی؟ آیا با فرشته‌ها بازی می‌کنی؟ آیا خوشحالی؟

پدرت هنوز منتظر است. مادرت هنوز برایت دعا می‌کند. برادرت هنوز اسباب‌بازی‌هایت را نگه داشته.

ما اینجا، در این دنیا، نتوانستیم تو را نجات دهیم. اما قول می‌دهیم، یادت را زنده نگه داریم. تا وقتی که نفس داریم، تا وقتی که حافظه داریم، تا وقتی که عشق داریم.

تو جاویدالآثر شدی. اما یادت... جاودانه است.

با عشق، نسلی که تو را فراموش نمی‌کند.

تبخیر در آسمان میناب

جاوید الاثر

شهید

ماکان نصیری

ناصر کاوه

سخن نویسنده

شهید جاوید الاثر، ماکان نصیری

آنچه آسمان نگه داشت

بنشین که یک نفس بزنم، وانگهت بگویم

چون عاقبت شد این همه باد هوا و دود

— حافظ

بعضی کتاب‌ها از پایان شروع می‌شوند.

این کتاب از یک غیاب شروع می‌شود.

نه از مرگ — چون مرگ، چیزی برای دفن دارد.

نه از فقدان — چون فقدان، چیزی برای گریستن دارد.

از یک تبخیر.

نهم اسفند ۱۴۰۴، در میناب، کودکی هفت‌ساله به نام ماکان نصیری به مدرسه رفت.

برنگشت.

نه پیکرش. نه ردّش. نه حتی نامش روی سنگی.

فقط یک پلیور آبی.

و یک لنگه کفش.

این کتاب تلاش نمی‌کند جای خالی ماکان را پر کند.

این کتاب ثبت می‌کند که آن جای خالی وجود دارد — و کسانی مسئول آن‌اند.

ناصر کاوه

خرداد ۱۴۰۵

میناب، نهم / اسفند



خون‌ها که می‌چکد ز دل سنگ‌ها ببین

و آن طفل پاک‌دامن بی‌گناه را ببین — **ملک‌الشعرا بهار**

میناب شهری است که تابستان‌هایش داغ‌ترین تابستان‌های ایران است.

اما سر‌مای نهم اسفند ۱۴۰۴ از نوع دیگری بود.

ساعت ۸:۱۷ بامداد، زمانی که زنگ اول مدرسه شجره طیبه به صدا درآمده بود و ۲۳۴ دانش‌آموز پشت نیمکت‌هایشان نشسته بودند، اولین انفجار زمین را لرزاند.

مردم دویدند.

برای کمک دویدند.

نود و چهار ثانیه بعد، انفجار دوم آمد.

این بار برای کسانی که کمک کردن.

در آن روز، ۱۵۶ نفر شهید شدند.

تمام معلمان مدرسه — همه زن، همه مادر — جان دادند در حالی که بدن‌هایشان را سپر کودکان کرده بودند.

و یک کودک — فقط یک نفر از میان همه — هیچ‌وقت پیدا نشد.

ماکان نصیری، هفت ساله، جاویدالاثَر.

دو انفجار و یک تاکتیک

ز کوه اگر برآید آتش، از جنگل دود

بدان که آدمی نشسته‌ای پشت این دود

— سهراب سپهری (برگرفته از روح شعر)

در ادبیات نظامی، «Double Tap» یا **ضربه مضاعف** اینگونه تعریف می‌شود:

اجرای دو حمله متوالی بر یک هدف، با فاصله زمانی کافی برای ورود نیروهای امداد، به‌منظور تلفات حداکثری.

ساده‌تر: اول مدرسه را می‌زنی. بعد منتظر می‌مانی کسانی ببینند که کمک کنند. بعد آن‌ها را می‌زنی.

این تاکتیک برای اجرا نیازمند سه عنصر است:

یک — دقت. خطای کمتر از سه متر. این با سلاح‌های قدیمی ممکن نیست.

دو — تأخیر برنامه‌ریزی‌شده. فاصله ۹۰ تا ۱۸۰ ثانیه‌ای که به صورت الکترونیکی تنظیم می‌شود، پیش از شلیک.

سه — اطلاعات هدف. مختصات GPS یک مدرسه در یک شهر کوچک جنوبی ایران.

فاصله زمانی دو انفجار میناب: **۹۴ ثانیه.**

این عدد، تصادفی نیست.

چرا پیکر نبود؟

آتشی داری که جان‌ها می‌سوزد / وین عجب کآتش ز جان‌ها می‌فروزد — مولانا

پدر ماکان، محمد نصیری، ۴۵ روز تمام میان خاک‌ها گشت.

هر روز. هر تکه سنگ. هر لایه خاک.

روز چهل‌وپنجم، کارشناسان پزشکی قانونی به او گفتند: احتمال یافتن بقایای قابل شناسایی DNA، صفر است.

این نتیجه‌گیری، نیازمند یک توضیح علمی است:

وقتی دمای انفجار از ۳۰۰۰ درجه سانتی‌گراد عبور می‌کند — که در مهمات هدایت‌شده مدرن اتفاق می‌افتد — ساختار ملکولی بافت نرم و استخوان دچار تجزیه کامل می‌شود.

در فضای بسته یک کلاس درس، این فرآیند توسط دو عامل تشدید می‌شود:

- اثر تراکم: موج انفجار در فضای بسته، ده‌ها برابر قوی‌تر از فضای باز عمل می‌کند.
- ترکش ثانویه: قطعات معماری، شیشه و فلز به پرتابه‌های اضافی تبدیل می‌شوند.

نتیجه؟

آنچه باید «ردّ» باشد، بخار می‌شود. به معنای واقعی کلمه.

پدر ماکان این توضیحات را شنید. ساکت ماند. بعد گفت: «پس او رفت توی آسمان.»

مینابا، مینابای من

دختران هفت دریا

چرا به سیاره گل سرخ آمدید

اینجا شیطان در تاریکی

سکوت و سرنوشت شما را

تصرف کرده است.

شیطان شب‌پرست خبر ندارد

با نخستین تیغ آفتاب

شما با تن هزار پاره خود

از خلیج فارس برمی‌خنیزید

و خواب را در چشم نهنگ‌کور

حرام خواهید کرد.

معلمانی که سپر شدند

مادر، آن مرغ سحرخیز که با بال و پرش

سایه می انداخت به فرزند، کجا رفت؟ کجا؟

مدرسه شجره طیبه یک ویژگی داشت که در هیچ آمار رسمی ای ثبت نشده:

تمام معلمانش زن بودند.

نه از سر اتفاق — از سر عشق به این کار، در شهری که معلمی در آن، با حقوق ناچیز و مسیر طولانی، فقط از محبت می آمد.

وقتی اولین انفجار آمد، گواهی های بازماندگان یک تصویر تکرارشونده دارد:

معلم ها ایستادند.

نه برای فرار.

برای اینکه بچه ها فرار کنند.

زینب حسن زاده، معلم کلاس اول، وقتی پیدا شد — در میان خرابه ها — سه کودک زیر بدنش بودند.

هر سه زنده بودند.

هر که را دیدم خبر داشت از درد / هیچ کس از عشق بی خبر نبود — حافظ



"اسامی معلمان شهید مدرسه شجره طیبه شهرستان میناب"

۱- فاطمه عسکری مینابی

۲- زهره شهریاری

۳- مهدیه رسولی

۴- پوران قلی پور

۵- انسیه کریمی

۶- الهام کریمی

۷- خدیجه کمالی

۸- راضیه زمانی

۹- ملیحه نعیمی

۱۰- فاطمه فدوی

۱۱- ندا صلحی زاده

۱۲- ماندانا سالاری

۱۳- حاجیه فریده مختاری

۱۴- مرضیه فیروزی

۱۵- راحله رنجبر

۱۶- مهسا رنجبر

۱۷- نرگس ذاکری

۱۸- فاطمه شهدادی

۱۹- حاجیه سمیرا بسارده

۲۰- فاطمه سالاری

۲۱- محدثه محمدیان

۲۲- مرضیه بشیری فر

۲۳- سیما کریمی

۲۴- نسیم نی استانی

۲۵- فرشته سنگر زاده

از میان ۱۵۶ شهید، نام معلمان باید جداگانه خوانده شود.

نه به‌خاطر اینکه مهم‌تر بودند —

بلکه به‌خاطر اینکه **انتخاب** کردند.

جاویدالآثر؛ مرگی که نمی‌توان عزاداری کرد

دلم می‌خواهد فریاد بزنم:

کجاست قبر تو؟

که بروم سرش زانو بزنم

در فرهنگ ایرانی — در تمام فرهنگ‌های بشری — مراسم خاکسپاری یک کارکرد روانی دارد:

به بازماندگان می‌گوید که **تمام شد**.

وقتی این مراسم نباشد، چه اتفاقی می‌افتد؟

روانشناسان این وضعیت را «**غم مبهم**» (Ambiguous Loss) می‌نامند.

حالتی که در آن مغز نمی‌تواند بین «رفته» و «نرفته» تصمیم بگیرد.

تبخیر
در
آسمان
میناب



ماکان نصیری، شهید جاوید الاثر

و این تردید، گاهی تمام عمر ادامه دارد.

مادر ماکان هنوز هر شب یک لیوان آب کنار تخت می‌گذارد.

«شاید تشنه باشد.»

این یک جمله ساده نیست.

این نتیجه یک جنایت است.

ردّ سلاح؛ از میناب تا کارخانه

آن که آتش افکند در خرمن ما

دست او را بگیر، ای دادرسا

— سعدی

تیم‌های کارشناسی که قطعات منفجره را در میناب بررسی کردند با یک الگو روبرو شدند که در پایگاه‌های داده بین‌المللی ثبت بود.

موسسه ACLED و پایگاه داده Airwaves قطعات شناسایی‌شده را با خانواده‌ای از مهمات هدایت‌شده تطبیق دادند که آخرین نسل تولید آن‌ها بین سال‌های ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۴ در کارخانه‌های Raytheon و Lockheed Martin ثبت شده است.

صادرات این تسلیحات نیازمند مجوز رسمی وزارت خارجه آمریکاست.

این مجوز بر اساس قانون کنترل صادرات تسلیحات (AECA)، تنها با تأیید رئیس‌جمهور صادر می‌شود.

زنجیره این‌گونه است:

میناب → تحویل → امضای رئیس‌جمهور → وزارت خارجه → کارخانه

هر حلقه این زنجیر، یک مسئولیت است.

آنچه رسانه‌ها نگفتند

دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز

— سعدی (و نقد این باور)

سعدی این مصراع را برای نصیحت گفت.

اما قدرت‌های بزرگ آن را به یک سیاست رسانه‌ای تبدیل کردند.

در روزهای پس از حادثه میناب، رسانه‌های بزرگ غربی رویکرد مشترکی داشتند:



ORAN
African Op



2026
onships

- «عملیات دقیق علیه زیرساخت‌های مرتبط»
- «تلفات غیرنظامی در حین درگیری»
- «حادثه در مناطق تحت تنش»

هیچ‌کدام نگفتند: ۱۵۶ کشته در یک مدرسه.

هیچ‌کدام نگفتند: یک کودک هفت‌ساله که ناپدید شد.

یک روز پس از حادثه میناب، یک انفجار در یک ایستگاه قطار اروپایی با ۳ کشته رخ داد.

۷۲ ساعت تیتز اول ۲۴ شبکه خبری بین‌المللی.

این تفاوت، سوگیری رسانه‌ای نیست.

ارزش‌گذاری است.

و ارزش‌گذاری، یک انتخاب سیاسی است.

زنجیره مسئولیت

هر که در این بزم مقرب‌تر است

جام بلا بیشترش می‌دهند — حافظ

ماده ۱۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری:

«کمک یا مساعدت آگاهانه به ارتکاب یک عمل متخلفانه بین‌المللی، مسئولیت دولت کمک‌کننده را به همراه دارد.»

در این چارچوب، سه سطح مسئولیت برای حادثه میناب قابل تعریف است:

سطح	توضیح
اجرایی	دستور مستقیم هدف‌گذاری
تأمین	تصویب و ارسال تسلیحات
سیاسی	حمایت دیپلماتیک از عملیات
تاریخ نشان داده که زنجیره مسئولیت، دیر یا زود کامل می‌شود. نورنبرگ ۱۹۴۵ نشان داد که «دستور از بالا» یک دفاع نیست. دیوان رواندا ۱۹۹۴ نشان داد که سکوت بین‌المللی، بی‌طرفی نیست. پرونده میناب باز است.	



تاریخ نشان داده که زنجیره مسئولیت، دیر یا زود کامل می‌شود.
نورنبرگ ۱۹۴۵ نشان داد که «دستور از بالا» یک دفاع نیست.
دیوان رواندا ۱۹۹۴ نشان داد که سکوت بین‌المللی، بی‌طرفی نیست.
پرونده میناب باز است.

پلیور آبی

از من نشانه‌ای طلبیدند
جز این که رفته‌ام، چه نشانی دهم؟
— سهراب سپهری
پلیور آبی ماکان را روز سوم پیدا کردند.
تمیز بود. تقریباً.
فقط یک لبه‌اش سوخته بود.
در چند متری آن، یک لنگه کفش بود.

چپ.

شماره ۳۲.

این دو چیز — یک پلیور و یک کفش — در روزهایی که ۴۵ روز طول کشید، تنها چیزهایی بودند که خانواده داشت.

معنای نمادین این دو شیء را کسی بهتر از مادر ماکان نگفت:

«پلیور آبی را که پوشید، گفتم سرده. گفت نه، مامان، قشنگه.

آخرین چیزی که بهش گفتم این بود: مراقب خودت باش.»

بعضی جملات، وقتی گفته می‌شوند، هنوز نمی‌دانیم که آخرین جمله‌اند.

۱۵۶ نام

هزار جان گرامی فدای یک نامت

هزار نام فراموش در هوای تو باد

____ حافظ

عدد ۱۵۶ را می‌توان به شکل‌های مختلف نوشت:

- ۱۵۶ نفر
- ۱۵۶ خانواده که شب‌ها خوابشان نمی‌برد
- ۱۵۶ صندلی خالی در خانه‌های میناب

اما عدد، به خودی خود، کافی نیست.

در میان ۱۵۶ شهید:

- جوان‌ترین: ماکان نصیری، ۷ ساله
- مسن‌ترین: علی‌اصغر کریمی، ناظم مدرسه، ۵۸ ساله
- پرجمعیت‌ترین خانواده: خانواده سالاری، که سه فرزند از دست داد
- تنها جاویدالاثَر: ماکان نصیری

هر نام یک داستان است.

و هر داستان یک دلیل برای یادآوری.

ماکان، آسمان، و بزرگشت

رفتی و من هنوز به راهت نگاه می‌کنم

شاید که برگردی از آن سوی آسمان

در فیزیک، «تبخیر» به معنای تغییر حالت از جامد یا مایع به گاز است.

چیزی از بین نمی‌رود.

فقط شکل عوض می‌کند.

پدر ماکان آن روز چیزی گفت که هیچ دانشمندی نمی‌توانست بگوید:

«پس او رفت توی آسمان.»

شاید این دقیق‌ترین توصیفی باشد که می‌توان داشت.

نه «مُرد».

نه «کشته شد».

تبخیر شد — در آسمان میناب — برای خلق شدن دوباره در بهشت.

این جمله، که عنوان این کتاب شد، از دهان یک پدر داغدار بیرون آمد.

نه از دهان یک نویسنده.

نه از دهان یک شاعر.

بهترین جمله‌ها، همیشه این‌طوری‌اند.

پادشاه دانش آموز مقتودانتر
شهید ماکان نصیری



این پرونده نمی‌بندد

بنویس — که نوشتن، نوعی از ماندن است

بخوان — که خواندن، نوعی از نمردن است

این کتاب را نوشتم چون نمی‌توانستم ننویسم.

نه به‌خاطر اینکه نویسنده‌ام.

به‌خاطر اینکه شاهد بودم.

به‌خاطر اینکه می‌دانستم اگر ننویسم، این داستان زیر لایه‌ای از سکوت و فراموشی دفن می‌شود — دقیقاً همان‌طور که طراحان آن می‌خواستند.

میناب، سومین سالروز بمباران مدرسه الجلیل در غزه را می‌گذراند.

میناب، یادآور حلبچه است.

میناب، یادآور سربرنیتسا است.

تاریخ، الگوهایش را تکرار می‌کند — تا زمانی که ما الگوها را بشناسیم و نامشان بگذاریم.

ماکان نصیری جاویدالاثَر است.

اما این کتاب، اثر اوست.

پلیور آبی‌اش، اثر اوست.

حافظه ما، اثر اوست.

یادم باد آن شب که دیدم،

ستاره‌ای رفت و آسمان تهی شد،

تا زمانی که این کتاب خوانده می‌شود،

تا زمانی که نام ماکان گفته می‌شود،

تا زمانی که این پرونده یادآوری می‌شود،

این پرونده باز است.

ناصر کاوه

میناب

خرداد ۱۴۰۵

ماکان نصیری: از تبخیر جسم تا جاودانگی روح

این ایتفografیک به بررسی واقعی تلخ بمباران مدرسه «شجره طیبه» میناب می‌وره ارد که در آن ماکان نصیری، دانش آموز هفت‌ساله، به دلیل شدت انفجار ناپدید شد. این محتوا تلاشی است برای توضیح چرایی علمی نابودی کامل فیزیکی (تبخیر) و ناگیرات روانی عمیق آن بر بازماندگان.

بخش دوم: میراث ماکان؛ نماد رنج و جاودانگی



جاویدالاثر؛ سوگی در تعلیق
نبود پیکر، خانواده را در برزخی همیشگی میان امید و ناامیدی رها کرده است.



جاودانگی در حافظه‌ی جمعی
اگرچه جسم تبخیر شده، اما روح و باد او در قلب‌ها ماندگار است.



لنگه کفش و پلیور آبی؛ تنها نشانه‌ها
از جسم ماکان هیچ اثری نماند، جز دو تکه لباس که نماد حضور اوست.

بخش اول: فیزیک نابودی؛ چگونه یک جسم «تبخیر» می‌شود؟



تبخیر مولکولی و نابودی DNA
در مرکز انفجار، دما به بیش از ۳۰۰۰ درجه سانتی‌گراد رسیده و استخوان‌ها را ذوب می‌کند.



1000
اتمسفر

**فشار خردکننده‌ی ۱۰۰۰
اتمسفر**
موج انفجار با سرعت فراصوت، بدن را از درون منلاشی و ذرات را پراکنده می‌کند.

حرارت: ۳۰۰۰+ درجه سانتی‌گراد
ذوب شدن استخوان و خاکستر شدن بافت



فشار ۱۰۰۰ اتمسفر
منلاشی شدن داخلی و نابودی ساختار ساولی



سرعت موج: فراتر از صوت
پراگندگی ذرات باقی‌مانده در فواصل دور



تأثیر مخرب فضای بسته و موشک‌های دوزمانه
انعکاس موج در فضای کلاس، قدرت تخریب و محبوس شدن حرارت را چندین برابر می‌کند.